

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیمای سوره حجرات

این سوره در مدینه نازل شده و دارای هجده آیه و به نام سوره ((حجرات)) یا سوره ((آداب و اخلاق)) نامیده شده است. ((حُجْرَاتُ)) جمع ((حُجْرَه)) است و چون در این سوره نام حجره های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (که بسیار ساده و از گل و سفید آن از چوب و شاخه های خرما بود) برده شده، این سوره حجرات نامیده شده است.

آغاز سه سوره قرآن، (مائده، حجرات و ممتحنه) که درباره مسائل حکومتی و اجتماعی است، با جمله (یا ایها الذین آمنوا) شروع شده است.

در این سوره به خاطر آن که چند بار پی در پی جمله (یا ایها الذین آمنوا) آمده است، سیمای یک جامعه اسلامی از آن معلوم می شود. در این سوره مسائلی مطرح شده که در سوره های دیگر نیست. از جمله:

- ۱- پیشی نگرفتن از پیامبر صلی الله علیه و آله و آداب برخورد با آن حضرت و هشدار به کسانی که بی ادبند.
- ۲- مسخره کردن و نام بد نهادن، سوءظن، تجسس و غیبت که در یک جامعه ایمانی حرام است، در این سوره از آنها نهی شده است.
- ۳- اخوت و برادری، دستور اصلاح، بسیج عمومی بر ضد یاعی، میانجی گری عادلانه، تحقیق درباره خبرهای رسیده از افراد مشکوک و تعیین ملاک برتری که در یک جامعه ایمانی لازم است، در این سوره آمده است.
- ۴- در این سوره، جامعه ایمانی که در آن درجات مسلمین از مؤمنین مشخص و ملاک ارزشها، تقوی و آن چه محبوب است، ایمان و آن چه مورد تنفر است، کفر و فسق و گناه بیان شده و محور جامعه را قسط و عدل می داند.
- ۵- جامعه ایمانی در این سوره، وام دار خدا و عاشق پیامبر صلی الله علیه و آله است که واسطه هدایت او شده و هرگز ایمان خود را منتی بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله نمی داند.
- ۶- در جامعه ایمانی این سوره، مردم باید تابع پیامبر باشند و هرگز توقع تبعیت پیامبر از مردم را نداشته باشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱)

{ای کسانی که ایمان آورده اید! (در هیچ کاری) بر (حکم) خدا و پیامبر او پیشی نگیرید و از خداوند پروا کنید، که خداوند شنوا و دانا است.}

نکته:

سه سوره ی مائده، حجرات و ممتحنه که درباره مسائل حکومتی و اجتماعی است، با جمله ی «یا ایها الذین آمنوا» شروع شده است. در آغاز سوره ی مائده می خوانیم: «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» ای کسانی که ایمان آورده اید! به پیمان های خود وفادار باشید و در سوره ی ممتحنه می خوانیم: «یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء» ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خود را سرپرست خود قرار ندهید و در این سوره می خوانیم: ای کسانی که ایمان آورده اید! بر حکم خدا و رسول پیشی نگیرید. این آیه می خواهد مؤمنان را همچون فرشتگان تربیت کند، زیرا قرآن درباره ی آنها می فرماید: در سخن بر خدا سبقت نمی گیرند و تنها طبق دستور او عمل می کنند. «لایسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون»

قرآن، موارد تقدم و پیشی گرفتن بر پیامبر را بیان نکرده است تا شامل نهی از انواع پیش افتادن ها در امور عقیدتی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیر آن در گفتار و کردار گردد.

خداوند از تقدم بر رهبر جامعه اسلامی به شدت نهی نموده است، زیرا کسی که در کارهایش از خدا و پیامبر پیشی می گیرد، در مدیریت نظام اسلامی خلل وارد کرده و جامعه را به هرج و مرج می کشاند و در حقیقت نظام قانون گذاری را بازیچه تمایلات خود قرار می دهد.

عمل به این آیه، جلوی بسیاری از خطاها را می گیرد. زیرا گاهی خواسته ی مردم، پیروی انسان از حدس و تخمین یا میل به ابتکار و نوآوری و یا قضاوت عجولانه و یا گمان آزاداندیشی، انسان را وادار به گفتن، نوشتن و یا گرفتن تصمیماتی می کند که ناخودآگاه از خواسته ی خدا و رسول جلو می افتد. همان گونه که گروهی به گمان عبادت، قاطعیت، انقلابی بودن و زهد و ساده زیستی، از خدا و رسول پیشی گرفتند و به قول معروف کاسه ی داغ تر از آش شدند.

پذیرش و عمل به آن دسته از آداب و عادات و رسوم اجتماعی و یا مقررات و قوانین بشری که ریشه در قرآن و حدیث ندارد و برخاسته از عقل و فطرت نیست، نوعی پیش افتادن از خدا و رسول است.

نمونه‌های پیش‌افتادن

به چند نمونه تاریخی از پیشی گرفتن بر پیامبر که در تفاسیر و روایات آمده، توجه کنیم:

- ۱- در عید قربان، گروهی قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله قربانی کردند، به آنان گفته شد: «لَاتَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»
- ۲- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گروهی را برای تبلیغ نزد کفار فرستاد. کفار نمایندگان پیامبر را کشتند و تنها سه نفر توانستند فرار کنند. این سه نفر در مسیر بازگشت دو نفر از کفار قبیله‌ی بنی‌عمر را به انتقام کشته شدن دوستان خود کشتند، در حالی که آن دو نفر بی‌تقصیر بودند. قرآن آنان را به خاطر این عمل خودسرانه توبیخ کرد که چرا بدون دستور پیامبر دست به این عمل زدید؟ «لَاتَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»
- ۳- قوم بنی‌تمیم از پیامبر صلی الله علیه و آله امیر و حاکم خواستند. خلیفه‌ی اول و دوم هر کدام شخصی را پیشنهاد کردند و با هم مشاجره می‌کردند که کاندیدای من بهتر است، آیه نازل شد: «لَاتَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ... وَ لَاتَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ»
- ۴- امام معصوم علیه السلام به شخصی فرمود: این دعا را بخوان: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...» تا آنجا که می‌فرماید: «يُحْيِي وَ يُمِيتُ». شنونده از پیش خود جمله‌ای اضافه کرد و گفت: «و يمیت و یحیی» حضرت فرمودند: جمله‌ی تو صحیح است، اما آنچه من می‌گویم بگو و سپس آیه‌ی «لَاتَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» را برای او تلاوت فرمودند.
- ۵- بعضی اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خواب و خوراک و آمیزش با همسر را بر خود حرام کردند. حضرت ناراحت شده و مردم را جمع کرده و فرمودند: من خودم غذا می‌خورم، می‌خوابم و با همسرم زندگی می‌کنم. راه و روش و سیره‌ی زندگی من این است، پس هر کس از این راه پیروی نکند، از من نیست. «فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»
- ۶- این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ازدواج موقت را شرعی و قانونی اعلام فرمودند، اما خلیفه‌ی دوم آن را حرام کرد. این خود، نوعی پیش‌افتادن از پیامبر صلی الله علیه و آله است که در این آیه از آن نهی شده است. «لَاتَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»
- ۷- در سال هشتم هجری که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای فتح مکه از مدینه حرکت کردند، بعضی از مسلمانان در این سفر روزه خود را افطار نکردند، با این که می‌دانستند مسافر روزه ندارد و می‌دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله افطار کرده است. اینها در واقع از پیامبر صلی الله علیه و آله پیشی گرفتند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۲)

{ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در گفتگو با پیامبر) صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و آن گونه که با یکدیگر بلند گفت‌وگو می‌کنید، با پیامبر بلند سخن مگویید! مبادا (به خاطر این بی‌ادبی)، اعمالتان نابود شود و شما آگاه نشوید.}

نکته:

در آیه‌ی قبل، از پیشی گرفتن بر رسول خدا و دستورات الهی در عمل نهی شد و در این آیه، از بلند کردن صدا در حضور پیامبر در گفتار و سخن گفتن. در آیه‌ی ۶۳ سوره‌ی نور نیز سفارش شده که پیامبر را مانند خود صدا نزنید، بلکه با احترام و مؤدبانه نام ببرید. حفظ عمل، مهم‌تر از خود عمل است. اعمال ما گاهی از اول خراب است، چون با قصد ریا و خودنمایی شروع می‌شود، گاهی در وسط کار به خاطر عجب و غرور از بین می‌رود و گاهی در پایان کار به خاطر بعضی از اعمال حبط می‌شود. به همین جهت قرآن می‌فرماید: هر کسی عمل خود را تا قیامت بیاورد و از آفات بیمه کند، ده برابر پاداش داده می‌شود: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا» و نمی‌فرماید: هر کس عملی را انجام دهد، ده برابر پاداش دارد. زیرا میان انجام عمل در دنیا و تحویل آن در قیامت، فاصله‌ی زیادی است. چنانکه در روایتی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر ذکری، درختی در بهشت کاشته می‌شود، شخصی گفت: پس ما در بهشت درختان زیادی داریم! حضرت فرمود: بله، ولی گاهی گناه و اعمالی از شما سر می‌زند که آن درختان را می‌سوزاند. سپس آیه فوق را تلاوت فرمود.

قرآن، حبط اعمال را، یک جا برای کفر و شرک آورده و یک جا برای بی‌ادبی در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، پس کیفر بی‌احترامی به پیامبر، هم‌وزن کیفر کفر و شرک است.

یکی از یاران پیامبر که در حضور پیامبر بلند سخن گفته بود، هنگامی که شنید صدای بلند او سبب از بین رفتن و نابودی کارهای خوب او می‌شود، بسیار ناراحت شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صدای بلند تو برای خطابه و سخنرانی بود و حساب تو از دیگران جداست.

در جمله‌ی «ان تحبط اعمالکم و انتم لاتشعرون»، این نکته نهفته است که برخی اعمال آثار وضعی دارد و آن آثار وابسته به دانستن یا ندانستن ما نیست.

اگر انسان مایعی سمّی بخورد مسموم می‌شود، گرچه گمان کند آب است. اگر به سیم برق دست بزنیم، دچار برق گرفتگی می‌شویم، گرچه گمان کنیم برق ندارد. برخی گناهان، سبب پیدایش قحطی، زلزله، کوتاه شدن عمر، ذلت و خواری می‌شود، گرچه خود انسان از عامل پیدایش این آثار خبری نداشته باشد.

گرچه بلند کردن صدا در مقابل پیامبر بی‌ادبی به پیامبر صلی الله علیه و آله است که به خاطر مقام والای آن حضرت، سبب حبط اعمال می‌شود، ولی قرآن به ما سفارش کرده که نسبت به همه‌ی مردم ادب را رعایت کنیم و آرام سخن بگوییم. چنانکه لقمان علیه السلام به فرزندش می‌گوید: «واغضض من صوتک» صدای خود را فرو گیر و آرام سخن بگو. سپس صداهای بلند را به صدای الاغ تشبیه کرده است: «ان آنکر الاصوات لصوت الحمیر»

مسئله‌ی صدای بلند و آلودگی صوتی، امروزه یکی از مشکلات جامعه‌ی بشری است که گاهی به اسم عروسی، گاهی به اسم عزا، گاهی در مسجد و گاهی در کوچه و خیابان و زمین ورزش، آرامش را از مردم سلب می‌کند.

نمونه‌های بی‌ادبی به پیامبر

الف: پیامبر اسلام در آستانه‌ی رحلت، تقاضای قلم و کاغذی کرد و فرمود: می‌خواهم چیزی بگویم و بنویسید که بعد از آن هرگز گمراه نشوید! در میان حاضران خلیفه‌ی دوم گفت: بیماری پیامبر شدید شده و سخنانش بی‌ارزش است، شما قرآن دارید و نیازی به نوشتن نیست. سر و صدا به موافقت و مخالفت بلند شد. حضرت فرمود: برخیزید و بروید.

مرحوم علامه سید شرف‌الدین، صاحب کتاب المراجعات، می‌فرماید: گرچه قلم و کاغذ نیاوردند و چیزی نوشته نشد، ولی می‌توان خط نانوشته را خواند. زیرا با بررسی روایات خواهیم دید که پیامبر این مطلب را بارها بیان فرموده است که من از میان شما می‌روم و دو چیز گرانبها را به جا می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک کنید، هرگز گمراه نشوید و آن دو، قرآن و اهل بیت من هستند. «آئی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتکم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی»

پس در اینجا نیز مراد آن حضرت تمسک به قرآن و اهل بیت بوده است.

ب: هنگامی که امام حسن مجتبی‌علیه السلام شهید شد و خواستند او را در کنار قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند، عایشه جلوگیری کرد و این امر باعث بلند شدن سر و صدای مردم شد. امام حسین علیه السلام با تلاوت آیه‌ی «لاترفعوا أصواتکم...» مردم را امر به سکوت کرد و فرمود: احترام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از مرگ حضرت نیز همچون زمان حیات او لازم است. مقدمات در اسلام

در تمام دنیا با وجود عقائد مختلف، به بزرگان خود احترام خاصّی می‌گزارند. شهرها، خیابان‌ها، دانشگاه‌ها، فرودگاه‌ها، مدارس و مؤسسات را به نام آنان نام‌گذاری می‌کنند. در اسلام نیز برخی افراد و حتی برخی گیاهان و جمادات قداست دارند.

در اسلام ریشه‌ی قداست و کرامت هر چیزی، وابستگی آن به ذات مقدّس خداوند است و هر چه این وابستگی بیشتر باشد، قداست هم بیشتر است و ما باید احترام ویژه‌ی آن را حفظ کنیم. اما مقدمات:

۱. خداوند سرچشمه قدس است و مشرکان که دیگران را با خدا یکسان می‌پندارند، در قیامت به انحراف خود اقرار خواهند کرد و به معبودهای خیالی خود خواهند گفت: رمز بدبختی ما این است که شما را با پروردگار جهانیان یکسان می‌پنداشتیم. «اذ نسوئکم پرّب العالمین»

در قرآن از تسبیح و تنزیه خداوند زیاد سخن به میان آمده است، یعنی ما باید برای خدا آن احترام و قداستی را بپذیریم که هیچ‌گونه عیب و نقصی برای او تصوّر نشود. نه تنها ذات او، بلکه نام او نیز باید منزه باشد. «سَبِّح اسم ربّک الاعلی»

۲. کتاب خدا نیز احترام و قداست ویژه‌ای دارد. وقتی خداوند قرآن را عظیم می‌داند، پس ما باید آن را تعظیم کنیم، وقتی قرآن را کریم می‌داند، ما باید آن را تکریم کنیم، و چون قرآن را مجید می‌داند، ما باید آن را تمجید کنیم.

۳. رهبران الهی، تمام انبیا و جانشینان بر حقّ آن بزرگواران به خصوص حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او، دارای مقام مخصوصی هستند که در این سوره پاره‌ای از آداب برخورد با آن حضرت بیان شده است: بر آنان پیشی نگیریم، بلندتر از آنان صحبت نکنیم و در آیات دیگر، فرمان صلوات بر پیامبر داده شده است.

البته باید به این نکته توجه کنیم که پس از رحلت پیامبر نیز، زیارت آن حضرت و زیارت و احترام جانشینان و ذریه آن بزرگوار و تمام کسانی که به گونه‌ای به آن حضرت نسبت دارند، به خصوص علمای ربّانی و فقهای عادل و مراجع تقلید که به فرموده‌ی روایات، جانشینان پیامبرند، بر ما لازم است. چنانکه در حدیث می‌خوانیم: کسی که سخن فقیه عادل را رد کند، مثل کسی است که سخن اهل بیت پیامبرعلیهم السلام را رد کرده و کسی که سخن آنان را رد کند، مثل کسی است که سخن خدا را رد کرده باشد نه تنها شخص پیامبران، بلکه آنچه مربوط به آنان است، قداست و کرامت دارد. در قرآن می‌خوانیم: صدوقی که موسی علیه السلام در زمان نوزادیش در آن نهاده و به دریا انداخته شده بود و پس از آن یادگارهای موسی و آل موسی در آن نگهداری می‌شد، به قدری مقدّس بود که فرشتگان آن را حمل می‌کردند و باعث پیروزی بر دشمنان می‌شد.

۴. در اسلام، والدین از کرامت و قداست خاصی برخوردارند. در قرآن پنج مرتبه بعد از سفارش به یکتاپرستی، احسان به پدر و مادر مطرح شده و تشکر از آنان، در کنار تشکر از خداوند آمده است.

احترام والدین تا آنجا است که نگاه همراه با محبت به والدین عبادت است و به ما سفارش شده صدای خود را بلندتر از صدای آنها قرار ندهید، سفری که سبب اذیت آنان می‌شود، حرام است و باید در آن سفر نماز را کامل خواند.

۵. در اسلام، بعضی زمان‌ها مثل شب قدر، بعضی مکان‌ها مثل مسجد، بعضی سنگ‌ها مثل حجرالاسود، بعضی آب‌ها مثل زمزم، بعضی خاک‌ها مثل تربت امام حسین علیه السلام، بعضی لباسها مثل لباس احرام، مقدّس شمرده شده است و باید برای آنها احترام خاصی قائل شد.

در قرآن می‌خوانیم: حضرت موسی به احترام وادی مقدّس، هنگام ورود به آنجا کفش خود را بیرون آورد. «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى»

مسجدالحرام مکان مقدّسی است که مشرک، حق ورود به آنجا را ندارد. «اِنَّمَا الْمَشْرُكُونَ نجس فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» محلّ عبادت و مساجد مقدّس است و هنگامی که به مسجد می‌روید، زیبا و پاکیزه بروید. «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» و فرد جُنُب و ناپاک، حق توقف در مسجد را ندارد. «وَ لَا جُنْبًا اِلَّا عَابِرًا سَبِيلًا»

مسجد به قدری عزیز است که افرادی مثل حضرت ابراهیم، اسماعیل، زکریا و مریم‌علیهم السلام مسئول تطهیر آن بوده‌اند. «طَهِّرَا بَيْتِيَ» حتی مادر مریم که خیال می‌کرد فرزندش پسر است، نذر کرد او را خادم مسجدالاقصی قرار دهد. «اِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا»

۶. انسان با ایمان نیز دارای قداست و کرامت است، تا آنجا که آبروی مؤمن از کعبه بیشتر است و آزار و غیبت او حرام و دفاع از حق او واجب و حتی بعد از مرگ نیز نبش قبر او حرام است.

اِنَّ الَّذِيْنَ يَغْضُوْنَ اَصْوَابَهُمْ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اَمْتَحَنَ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ لِتَلْتَفُوْا لَهُمْ مَّغْفِرَةً وَّ اَجْرًا عَظِيْمًا (۳)

همانا کسانی که نزد پیامبر (از روی ادب و احترام) صدایشان را پایین می‌آورند، آنان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای (پذیرش) تقوا آزمایش (و آماده) کرده و آموزش و پاداش بزرگ مخصوص آنها است. { نکته:

«غَضُّ» به معنای پایین آوردن و کوتاه کردن است. این واژه در قرآن، هم در مورد کوتاه کردن صدا به کار رفته و هم در مورد کوتاه کردن نگاه؛ چنانکه در مورد نگاه به نامحرمان، قرآن می‌فرماید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ يَغْضُوْنَ مِنْ اَبْصَارِهِمْ» اگر ادب در کلام لازم است، در رفتار و کردار، به طریق اولی لازم است.

آهسته سخن گفتن، نشانه‌ی ادب، تواضع، وقار و آرامش انسان است. قرآن در این آیه می‌فرماید: خداوند دل‌های افراد را آزمایش می‌کند، تا میزان پاکی و تقوای درون آنها را آشکار سازد. زیرا چه بسیار افراد ریاکارانه اظهار ادب و تواضع می‌کنند، ولی در درون متکبرند.

پاداش‌های الهی معمولاً با صفات «کریم»، «عظیم»، «کبیر» و «غیر مَمْنُون» (پیوسته) همراه است و این بخاطر آن است که سرچشمه این پاداش‌ها، رحمت و لطف بی‌نهایت خدا است.

ادب در گفتار

این آیه ادب سخن گفتن با رسول خدا را بیان می‌کند، در اینجا مناسب است به دستوراتی که اسلام برای نوع سخن و گوینده و چگونگی بیان او دارد، اشاره کنیم:

۱. سخن باید واقعی و حقیقی باشد. «بِنَبَأٍ يَقِين»
۲. گفتار بایستی دل پسند باشد. «الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْل»
۳. سخن باید رسا و شفاف باشد. «قَوْلًا بَلِيغًا»
۴. بعضی از گفتار باید نرم بیان شود. «قَوْلًا لَيِّنًا»
۵. سخن باید بزرگوارانه بیان شود. «قَوْلًا كَرِيمًا»
۶. سخنی باشد که پذیرش و عمل آن آسان باشد. «قَوْلًا مَيْسُورًا»
۷. در گفتار هیچ گونه لغو و باطلی نباشد. «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّور»، «عَنِ اللُّغْوِ مُعْرَضُونَ»
۸. گفتار باید همراه با کردار باشد و گرنه قابل سرزنش است. «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»

إِنَّ الَّذِينَ يَتَذَوْنَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۴)

همانا کسانی که از پشت حجره‌ها تو را می‌خوانند، اکثرشان تعقل نمی‌کنند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

و اگر صبر کنند تا به سوی آنان خارج شوی، قطعاً برایشان بهتر است و خداوند آمرزنده مهربان است.

نکته آیات ۴ و ۵:

اسلام، برای آداب اجتماعی اهمیت ویژه‌ای قائل است. در این سوره به بخشی از آن آداب اشاره شده و لذا به سوره آداب مشهور شده است.

گرچه مسئله‌ی صدا زدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پشت دیوار و پنجره، امروز دیگر مطرح نیست، ولی درس و قانونی که از این ماجرا به دست می‌آید، برای ما کارساز است. در تفسیر روح‌المعانی می‌خوانیم که ابن عباس به خانه‌ی استادش می‌رفت، ولی در خانه را نمی‌زد و صبر می‌کرد تا خود استاد بیرون بیاید. از او پرسیدند: چرا در نمی‌زنی؟ و او در پاسخ این آیه را تلاوت می‌کرد: «و لو أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ» «اگر مردم صبر کنند تا تو از خانه خارج شوی برای آنان بهتر است.

اتاق‌های خانه پیامبر صلی الله علیه و آله به تعداد همسران او بود و هر یک از آنان، حجره‌ای مستقل داشت. این اتاق‌ها بسیار ساده و بی‌آلایش بود و متأسفانه در زمان ولید بن عبدالملک خراب و جزو مسجد قرار داده شد. ای کاش این حجره‌ها به حال خود باقی می‌ماند تا مردم جهان این سادگی را می‌دیدند و عبرت می‌گرفتند!

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «لَا عَقْلَ لِمَنْ لَا أَدَبَ لَهُ»، کسی که ادب ندارد، در واقع عاقل نیست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فاسقی برای شما خبری مهم آورد تحقیق کنید، مبادا! از روی زودباوری و شتاب‌زدگی تصمیم بگیرید (و ناآگاهانه به گروهی آسیب رسانید، سپس از کرده‌ی خود پشیمان شوید.

نکته:

بر اساس روایات متعدّد از طرق شیعه و سنی، این آیه درباره ولید بن عقبه نازل شده است. زیرا پیامبر او را برای جمع‌آوری زکات از قبیله بنی مصطلق اعزام داشت، اما از آنجا که میان او و این قبیله در دوران جاهلیت، خصومتی شدید بود، هنگامی که اهل قبیله به استقبال او می‌آمدند، گمان کرد که به قصد کشتن او آمده‌اند. لذا جلوتر نرفت و نزد پیامبر بازگشت و خبر داد که مردم از پرداخت زکات خودداری کرده‌اند. پیامبر از این خبر ناراحت شد و تصمیم گرفت آنان را گوشمالی دهد. آیه فوق نازل شد و در مورد خبر فاسق دستور تحقیق داد.

روشن است که فسق ولید بن عقبه، از ابتدا روشن نبود و گرنه پیامبر شخص فاسق را به عنوان نماینده خود جهت دریافت زکات اعزام نمی‌کرد، بلکه پس از دروغی که ولید در مورد سرباز زدن قبیله بنی‌المصطلق از پرداخت زکات گفت، این آیه فسق او را آشکار ساخت تا پیامبر و مؤمنان بر اساس خبر او عمل نکنند.

امام حسین علیه السلام در احتجاجی که با ولید بن عقبه داشت فرمود: به خدا سوگند من تو را در دشمنی‌ات با علی بن ابی‌طالب علیهما السلام ملامت نمی‌کنم، زیرا خداوند، علی را مؤمن و تو را فاسق خوانده است. سپس آیه فوق را تلاوت کردند.

سؤال: در این آیه دستور تحقیق و بررسی آمده، ولی در آیه‌ی ۱۲ همین سوره، تجسس، حرام شمرده شده است، آیا می‌شود تحقیق و تفحص، هم حرام باشد و هم واجب؟

پاسخ: آنجا که تجسس حرام است، درباره‌ی رفتار شخصی مردم است که ربطی به زندگی اجتماعی ندارد، ولی آنجا که واجب است، موردی است که به جامعه مربوط است و می‌خواهیم بر اساس آن، اقدام و عملی انجام دهیم که اگر به خاطر احترام فرد، تحقیق و بررسی نکنیم ممکن است جامعه در معرض فتنه و آشوب قرار گیرد.

فسق چیست و فاسق کیست؟

«فسق» در لغت به معنای خارج شدن است و در اصطلاح قرآنی، به خارج شدن از راه مستقیم گفته می‌شود. این کلمه در برابر عدالت به کار می‌رود و فاسق به کسی گویند که مرتکب گناه کبیره‌ای شود و توبه نکند.

واژه «فسق»، در قالب‌های گوناگون، پنجاه و چهار بار در قرآن آمده و در موضوعات و مصادیق مختلفی به کار رفته است از جمله:

۱. در مورد انحراف‌های فرعون و قوم او: «انهم كانوا قوماً فاسقین»
۲. در مورد افراد چند چهره و منافق: «ان المنافقین هم الفاسقون»
۳. در مورد آزار دهندگان به انبیا و سرکشان از دستورات آنان: «قالوا یا موسیٰ انا لن ندخلها... القوم الفاسقین»
۴. در مورد کسانی که طبق قانون الهی داورى و قضاوت نمی‌کنند: «و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الفاسقون»
۵. در مورد حيله گران: «...بما كانوا یفسقون»
۶. در مورد کسانی که وظیفه‌ی مهم امر به معروف و نهی از منکر را رها می‌کنند: «انجینا الذین ینهون عن السوء و أخذنا الذین ظلموا... بما كانوا یفسقون»
۷. در مورد کسانی که خانه، تجارت، فامیل و مادیات را بر جهاد در راه خدا ترجیح می‌دهند: «ان کان آبائکم... أحب... واللّه لا یهدی القوم الفاسقین»
۸. در مورد گناهان علنی و انحرافات جنسی و شهوت‌رانی‌های ناروا. (قرآن به قوم لوط که گناه را در مجالس علنی و بی‌پروا انجام می‌دادند، لقب فاسق داده است) «رجزاً من السماء بما كانوا یفسقون»
۹. در مورد بهره‌گیری از غذاهای حرام: «حرمت علیکم المیتة و الدم... ذلکم فسق»
۱۰. در مورد تهمت زدن به زنان پاکدامن: «یرمون المحصنات... اولئک هم الفاسقون»

تحقیق، داروی دردهای اجتماعی

در طول تاریخ، انبیا با مردم و اجتماعاتی روبرو بوده‌اند که به انواع بیماری‌های اجتماعی و اخلاقی مبتلا بوده‌اند و حتی امروز با آن همه پیشرفت‌های مهمی که در زندگی بشر شده است، هنوز آن بیماری‌ها به قوت خود باقی است. بیماری‌هایی همچون: تقلید کورکورانه از نیاکان و پیروی از عادات و آداب و رسوم خرافی.

پیروی از خیالات، شایعات، پیشگویی‌ها و رؤیاهای بی‌اساس.

داوری و موضع‌گیری بدون علم، ستایش یا انتقاد بدون علم و نوشتن و گفتن بدون علم.

داوری شتاب‌زده برای همه آن بیماری‌ها، تحقیق و بررسی است که در این آیه آمده است.

اگر جامعه اهل دقت و تحقیق و بررسی باشد، همه‌ی این آفات و بلاهای اجتماعی یکسره درمان می‌شود.

مشابه این آیه، آیه ۹۴ سوره نساء است که می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا و لا تقولوا لمن ألقى البکم السلام لست مؤمناً تبتغون عرض الحیاة الدنیا فعند الله مغانم کثیرة کذلک کنتم من قبل فمنّ الله علیکم فتبینوا انّ الله کان بما تعملون خبیراً» ای مؤمنان! هرگاه در راه خدا گام بر می‌دارید و سفر می‌کنید، تحقیق و بررسی کنید و به کسی که اظهار ایمان می‌کند نگوئید تو مؤمن نیستی و بخاطر به دست آوردن غنائم بی‌گناهی را نکشید. زیرا نزد خداوند غنائم فراوانی است.

چنانکه در تاریخ آمده است: پس از جنگ خیبر، پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی به نام أسامه بن زید را همراه گروهی از مسلمانان به سوی یهودیانی که در یکی از روستاهای فدک بودند فرستاد تا آنان را به اسلام یا قبول شرایط ذمه و تحت‌الحمایه بودن دعوت نماید، یکی از یهودیان (به نام مرداس) با شنیدن خبر، اموال و خانواده خود را در پناه کوهی قرار داد و با گفتن «لا اله الا الله محمد رسول الله» به استقبال مسلمانان آمد. أسامه به گمان این‌که او از ترس، اسلام آورده و اسلام او واقعی نیست، او را کشت. رسول خدا پس از اطلاع، به شدت ناراحت شدند و آیه فوق نازل شد.

خبر در اسلام

اسلام درباره‌ی چگونگی سخن و نقل خبر تأکیدهای فراوانی کرده است از جمله:

الف) قرآن از کسانی که هر خبری را می‌شنوند و نسنجیده آن را نشر می‌دهند، به شدت انتقاد کرده و می‌فرماید: خبر را به اهل استنباط عرضه کنید و اگر حَقَانِیَّتِ آن ثابت شد، آنگاه آن را پخش کنید.

ب) قرآن برای کسانی که با پخش اخبار دروغ، در جامعه دغدغه ایجاد می‌کنند، کیفری سخت معین فرموده است.

ج) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سال آخر عمر شریف خود در سفر حج فرمودند: کسانی که خبرهای دروغی از من نقل می‌کنند، زیادند و در آینده زیادتر خواهند شد، هر کس آگاهانه به من نسبت دروغ بدهد، جایگاهش دوزخ است و هر چه از من شنیدید، به قرآن و سنت من عرضه کنید، پس اگر موافق آن دو بود بپذیرید و گرنه رد کنید.

د) امام صادق علیه السلام به کسی که خبرهای دروغی را به پدرش امام باقر علیه السلام نسبت می‌داد، لعنت کردند و فرمودند: هر چه از ما شنیدید، اگر شاهد و گواهی از قرآن یا سایر سخنان ما بر آن پیدا کردید، بپذیرید و گرنه نپذیرید.

ه) امام رضا علیه السلام فرمودند: سند سخنان ما، قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

و) یکی از مهم‌ترین علوم اسلامی، علم رجال است که برای شناخت خبر صحیح از غیر صحیح، افرادی را که حدیث نقل می‌کنند، مورد ارزیابی و بررسی قرار می‌دهد.

وَاعْلَمُوا أَن فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (۷)

و بدانید که در میان شما رسول خداست که (شما باید از او پیروی کنید و) اگر او در بسیاری از امور پیرو شما باشد، قطعاً به سختی و مشقت خواهید افتاد، ولی خدا ایمان را محبوب شما قرار داده و در دل‌هایتان آن را زینت بخشیده است و کفر، فسق و گناه را مورد تنفر شما قرار داده است. آنها همان رشد یافتگان هستند.

فَضْلاً مِّنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۸)

(این علقه به ایمان و تنفر از کفر، فضل و نعمتی بزرگ از طرف خداوند است و خداوند آگاه و حکیم است.

نکته آیات ۷ و ۸ :

در ذیل آیه قبل خواندیم که ولید بن عقبه به دروغ، خبر مخالفت مردم با پرداخت زکات را به پیامبر صلی الله علیه و آله داد. مردم آماده هجوم شدند که آیه نازل شد: هرگاه فاسقی خبری آورد تحقیق کنید. این آیه می‌فرماید: اصولاً مردم باید تابع پیغمبر باشند، نه آنکه رهبر الهی تابع هیجان‌های ناپخته‌ی برخاسته از گزارشات افراد فاسق قرار گیرد.

در روایات می‌خوانیم: اگر اهل ایمان نزد شما محبوب بودند، در راه خیر هستید و اگر به گنهکاران علاقمند بودید، در شما خیری نیست.

بر اساس روایات، یکی از مصادیق ایمان در جمله‌ی «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ»، محبت علی ابن ابی طالب علیهما السلام و مراد از کفر و فسوق و عصیان، دشمنی با اهل بیت پیامبر علیهم السلام است.

در حدیث می‌خوانیم: کسانی که علقه به معنویات و تنفر از گناه را نعمت نمی‌دانند، نعمت‌های الهی را کفران کرده، عملشان کم و تلاشهای آنان نابود است.

رسیدن به رشد و کمال، هدیه‌ی الهی به انبیاست؛ «آتینا ابراهیم رُشده» و وظیفه‌ی آنها رشد دادن دیگران می‌باشد؛ «یا قوم اتبعون اهدکم سبیل الرشد» آنان نیز خود به دنبال رشد بوده‌اند، چنانکه حضرت موسی در بیابان‌ها به دنبال حضرت خضر می‌رود تا از طریق علم او به رشد برسد؛ «هل اتبعک علی أن تُعلمن مما علمت رُشداً»

ایمان زمینه‌ی رشد، «ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون» و کتب آسمانی وسیله‌ی رشد هستند، «یهدی الی الرشد». در این آیه نیز مؤمنان واقعی اهل رشد معرفی شده‌اند. «اولئک هم الراشدون» به هر حال مراد از رشد در قرآن، رشد معنوی است، و این کوله فکری است که انسان رشد را تنها در کامیابی‌های دنیوی بداند.

در مدیریت و سیاست‌گذاری جامعه، اگر تصمیم‌گیرنده معصوم یا عادل نباشد، از استبدادی سر در می‌آورد که در آن رشدی نیست، «و ما أمر فرعون برشید» ولی اگر تصمیم‌گیرنده معصوم یا عادل باشد، زمینه‌ی رشد فراهم است. «اولئک هم الراشدون»

وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹)

و اگر دو گروه از مؤمنان به نزاع و جنگ پرداختند، پس میان آنان صلح و آشتی برقرار کنید. سپس اگر یکی از دو گروه بر دیگری تجاوز کرد، با متجاوز بجنگید تا به فرمان خداوند بازگردد. پس اگر متجاوز بازگشت (و دست از تجاوز برداشت)، میان آن دو گروه به عدالت صلح برقرار کنید و عدالت ورزید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد.

نکته:

گرچه اقتضای ایمان، دوری از نزاع و برخورد میان مؤمنان است، اما مؤمنان، معصوم نیستند که خطایی از آنها سرزنند و چه بسا گفتن جمله‌ای یا انجام کاری، موجب بروز درگیری میان آنان گردد. بنابراین باید آماده بود تا در صورت بروز چنین برخوردهایی، ضمن خاموش کردن آتش فتنه، حقّ مظلوم پایمال نشود و چنان با ظالم برخورد شود که دیگر تجاوزی تکرار نگردد. در حدیث می‌خوانیم: برادر دینی خود را خواه ظالم باشد یا مظلوم، یاری کن. اگر مظلوم است، در گرفتن حقّ و اگر ظالم است، در جلوگیری از ظلم.

این آیه، آیه‌ای است که برای تلاوتش دو دست قطع شد. در ماجرای جنگ جمل، هر چند حضرت علی‌علیه السلام مخالفان را از برپا کردن جنگ نهی فرمود، اما طرفداران عایشه گوش ندادند و حضرت به خداوند شکایت کرد که مردم نافرمانی می‌کنند. آنگاه قرآن را به دست گرفت و فرمود: کیست که آیه «و ان طائفتان من المؤمنین...» را برای مردم بخواند؟

شخصی به نام مسلم مجاشعی گفت: من این آیه را با صدای بلند می‌خوانم. امام فرمود: دستان تو را قطع و تو را شهید خواهند کرد. گفت: «هذا قليل في ذات الله» شهادت من در راه خدا چیزی نیست. آنگاه قرآن را به دست گرفت و در برابر لشکر عایشه ایستاد و مردم را به ایمان به خدا دعوت کرد تا شاید خونی ریخته نشود و جنگی صورت نگیرد، اما آنان بر او حمله کردند و دست راست او را قطع کردند، قرآن را به دست چپ گرفت، دست چپ او را نیز جدا کردند، قرآن را به دندان گرفت، سرانجام این تلاوت کننده قرآن را به شهادت رساندند. حضرت علی‌علیه السلام بعد از شهادت او دستور حمله داد. آری، ابتدا باید با استناد به قرآن، اتمام حجت نمود و سپس شجاعانه تا آخرین نفس در راه هدف مبارزه کرد.

عدالت

در این آیه، سه بار سخن از برقراری صلح و اصلاح میان مردم بر اساس عدالت به میان آمده است: «فاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ و اقسطوا انّ الله يحبّ المقسطين»

اصولاً، آفرینش بر اساس حقّ و عدل است. «بالعدل قامت السموات» و بعثت انبیا برای آن بوده است که مردم به عدالت قیام کنند. «ليقوم الناس بالقسط»

در جوامع امروزی، تحقق عدالت ملازم قانون‌مداری و بی‌عدالتی مرادف قانون‌گریزی است. اما کدام قانون؟ قانونی که ساخته دست بشری همچون خودماست؟ قانونی که هر روز در حال تغییر و تحول است؟ قانونی که در آن منافع افراد و احزاب نهفته و برخاسته از افکار ناپخته و اطلاعات محدود و تحت تأثیر تهدیدها، تطمیع‌ها و هوسهای خود و دیگران وضع شده است؟ قانونی که قانون‌گذارش انواع قانون‌گریزی‌ها دارد و خود به آن عمل نمی‌کند؟

آیا این قوانین می‌تواند برای انسان قداست و کرامت داشته باشد و برای جامعه، عدالت و امنیت را به ارمغان آورد؟ آنچه می‌تواند صلح و عدالت را در جامعه حاکم سازد و از هرگونه خطا و نقص به دور باشد، قوانین الهی است که توسط پیامبران به بشر عرضه شده است. قوانینی که خالق انسان بر پایه‌ی علم و حکمت و لطف بی‌نهایت وضع کرده و آورنده‌ی آن اولین عامل به آن است.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰)

همانا مؤمنان با یکدیگر برادرند، پس میان برادران خود، (در صورت اختلاف و نزاع) صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا پروا کنید تا مورد رحمت قرار گیرید.

نکته:

این آیه، رابطه‌ی مؤمنان با یکدیگر را همچون رابطه‌ی دو برادر دانسته که در این تعبیر نکاتی نهفته است، از جمله: الف) دوستی دو برادر، عمیق و پایدار است.

ب) دوستی دو برادر، متقابل است، نه یک‌سویه.

ج) دوستی دو برادر، بر اساس فطرت و طبیعت است، نه جاذبه‌های مادی و دنیوی.

د) دو برادر در برابر بیگانه، یگانه‌اند و بازوی یکدیگر.

ه) اصل و ریشه دو برادر یکی است.

و) توجه به برادری مایه‌ی گذشت و چشم‌پوشی است.

ز) در شادی او شاد و در غم او غمگین است.

امروزه برای اظهار علاقه، کلمات رفیق، دوست، هم شهری و هم وطن بکار می‌رود، اما اسلام کلمه برادر را بکار برده که عمیق‌ترین واژه‌هاست.

در حدیث، دو برادر دینی به دو دست تشبیه شده‌اند که یکدیگر را شستشو می‌دهند.

در این آیه و آیه‌ی قبل، سه بار فرمان «اصلحوا» تکرار شده که نشانه‌ی توجه اسلام به برقراری صلح و دوستی میان افراد جامعه است. در آیه قبل فرمود: «فاصلحوا... و اقسطوا» به عدالت، صلح برقرار کنید و این آیه می‌فرماید: «فاصلحوا... و اتقوا» در برقراری صلح، از خدا بترسید. اگر شما را به عنوان میانجی پذیرفتند، خدا را در نظر بگیرید و حکم دهید، نه آنکه اصلاح شما، مایه‌ی ظلم و ستم به یکی از طرفین گردد.

اخوت و برادری

از امتیازات اسلام آن است که اصلاحات را از ریشه شروع می‌کند. مثلاً می‌فرماید: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» تمام عزت برای خداست، چرا به خاطر کسب عزت به سراغ این و آن می‌روید؟ یا می‌فرماید: «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» تمام قدرت‌ها از اوست، چرا هر ساعتی دور یک نفر می‌چرخید؟! در این آیه نیز می‌فرماید: همه‌ی مؤمنان با یکدیگر برادرند، بعد می‌فرماید: اکنون که همه برادر هستید، قهر و جدال چرا؟ همه با هم دوست باشید.

بنابراین برای اصلاح رفتار فرد و جامعه باید مبنای فکری و اعتقادی آنان را اصلاح کرد.

طرح برادری و اخوت و بکارگیری این واژه، از ابتکارات اسلام است.

در صدر اسلام پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه هفتصد و چهل نفر در منطقه‌ی «نخيله» حضور داشتند که جبرئیل نازل شد و فرمود: خداوند میان فرشتگان عقد برادری بسته است، حضرت نیز میان اصحابش عقد اخوت بست و هر کس با کسی برادر می‌شد. مثلاً: ابوبکر با عمر، عثمان با عبدالرحمن، سلمان با ابوذر، طلحه با زبیر، مصعب با ابوتوب انصاری، حمزه با زیدبن حارثه، ابودرداء با بلال، جعفر طیار با معاذبن جبل، مقداد با عمار، عایشه با حفصه، ام‌سلمه با صفیه و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام عقد اخوت بستند.

در جنگ احد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد دو نفر از شهدا، به نام‌های عبدالله بن عمر و عمر بن جموح را که میانشان برادری برقرار شده بود، در یک قبر دفن کنند.

برادری نسبی، روزی گسسته خواهد شد، «فلا أنساب بینهم» ولی برادری دینی حتی در قیامت پایدار است. «إخواناً علی سُرِّ متقابلین» دوستی و برادری باید تنها برای خدا باشد. اگر کسی با دیگری بخاطر دنیا دوست شود، به آنچه انتظار دارد نمی‌رسد و در قیامت نیز دشمن یکدیگر می‌شوند. قرآن می‌فرماید: در قیامت، دوستان با هم دشمن می‌گردند جز متقین. «الْأَخْلَاءُ يَوْمئذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ الْأَمْتَقِينَ»

آنچه مهم‌تر از گرفتن برادر است، حفظ برادری است. در روایات از کسانی که برادران دینی خود را رها می‌کنند به شدت انتقاد شده و سفارش شده است که اگر برادران از تو فاصله گرفتند، تو با آنان رفت و آمد داشته باش. «صِلْ مَنْ قَطَعَكَ»

امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن برادر مؤمن است، مانند یک جسد که اگر بخشی از آن بیمار گردد، همه‌ی بدن ناراحت است. حقوق برادری

رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که هر یک باید آن حقوق را ادا کنند، از جمله: ۱. عفو و مهربانی به او، ۲. پنهان کردن اسرار او، ۳. جبران اشتباهات او، ۴. قبول عذر او، ۵. دفاع در برابر بدخواهان او، ۶. خیرخواهی نسبت به او، ۷. عمل به وعده‌هایی که به او داده، ۸. عیادت به هنگام بیماری او، ۹. تشییع جنازه او، ۱۰. پذیرفتن دعوت و هدیه‌ی او، ۱۱. پاداش دادن به هدایای او، ۱۲. تشکر از خدمات او، ۱۳. کوشش در یاری رسانی به او، ۱۴. حفظ ناموس او، ۱۵. برآوردن حاجت او، ۱۶. واسطه‌گری برای حل مشکلاتش، ۱۷. گمشده‌اش را راهنمایی کند، ۱۸. به عطسه او تهنیت گوید، ۱۹. سلامش را پاسخ دهد، ۲۰. به سخن و گفته‌ی او احترام گذارد، ۲۱. هدیه‌ی او را خوب تهیه کند، ۲۲. سوگندش را بپذیرد، ۲۳. دوست او را دوست بدارد و با او دشمنی نکند، ۲۴. او را در حوادث تنها نگذارد، ۲۵. هر چه را برای خود می‌خواهد برای او نیز بخواهد و...

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از تلاوت آیه «أَتَمَّا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةً» فرمودند: خون مسلمانان با هم برابر است و اگر یکی از آنان به کسی پناه یا آمان داد، دیگران باید به آن تعهد پایبند باشند و همه در برابر دشمن مشترک، بسیج شوند. «و هم ید علی من سواهم» صلح و آشتی در قرآن

در قرآن، واژه‌های صلح، «وَالصَّلَاحُ خَيْرٌ»، اصلاح، «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ»، تألیف قلوب، «فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» و سلیم، «أَدْخَلُوا فِي السَّلِيمِ كَافَّةً» نشان‌دهنده‌ی توجّه اسلام به صلح و صفا و زندگی مسالمت‌آمیز و شیرین است. از نعمت‌های الهی که خداوند در قرآن مطرح کرده است، اُلفت میان دل‌های مسلمانان است. چنانکه خداوند خطاب به مسلمانان می‌فرماید: «كُنْتُمْ أَعْدَاءَ قَالَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» به یاد آورید که شما قبل از اسلام با یکدیگر دشمن بودید، پس خداوند میان دل‌های شما الفت برقرار کرد. چنانکه میان قبیله‌ی اوس و خزرج یکصد و بیست سال درگیری و فتنه بود و اسلام میان آنان صلح برقرار کرد. اصلاح و آشتی دادن، سبب دریافت بخشودگی و رحمت از جانب خداوند شمرده شده است. «ان تَصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً» و هر کس واسطه‌گری خوبی میان مسلمانان انجام دهد، پاداش در شأن دریافت خواهد کرد. «مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا»

اسلام برای اصلاح میان مردم، احکام ویژه‌ای قرار داده است، از جمله:

۱. دروغ که از گناهان کبیره است، اگر برای آشتی و اصلاح گفته شود، جرم و گناهی ندارد. «لا كِذْبَ عَلَى الْمُصْلِحِ»
۲. نجوا و درگوشی سخن گفتن که از اعمال شیطان و مورد نهی است، اگر برای اصلاح و آشتی دادن باشد، منعی ندارد. «لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصِدْقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ»
۳. با این که عمل به سوگند، واجب و شکستن آن حرام است، اما اگر کسی سوگند یاد کند که دست به اصلاح و آشتی دادن میان دو نفر نزند، اسلام شکستن این سوگند را مجاز می‌داند. «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ أَنْ تَتَصَلَحُوا بَيْنَ النَّاسِ»
۴. با این که عمل به وصیت، واجب و ترک آن حرام است، اما اگر عمل به وصیت، میان افرادی فتنه و کدورت می‌آورد، اسلام اجازه می‌دهد که وصیت ترک شود تا میان مردم صلح و صفا حاکم باشد. «فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بَشَسِ الْأَسْمِ الْأَسْفُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۱۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مبدا گروهی (از شما) گروهی دیگر را مسخره کند، چه بسا که مسخره‌شدگان بهتر از مسخره‌کنندگان باشند و زنان نیز، زنان دیگر را مسخره نکنند، شاید که آنان بهتر از اینان باشند و در میان خودتان عیب‌جویی نکنید و یکدیگر را با لقب‌های بد نخوانید. (زیرا) فسق (و بدنام بودن) پس از ایمان، بد رسمی است، (و سزاوار شما نیست). و هر کس (از این اعمال) توبه نکند، پس آنان همان ستمگرانند.

نکته:

«لَمْزٌ» عیب‌جویی در روبرو و «هَمْزٌ» عیب‌جویی در پشت سر است و «تَنَابَزٌ» نام بردن و صدازدن دیگران با لقب بد است. در آیه‌ی قبل، مسئله‌ی برادری میان مؤمنان مطرح شد و در این آیه اموری مطرح می‌شود که برادری را از بین می‌برد. همچنین در آیات قبل سخن از صلح و اصلاح بود، در این آیه به بعضی عوامل و ریشه‌های فتنه و درگیری که مسخره کردن، تحقیر کردن و بدنام بردن است اشاره می‌کند.

آری، یکی از برکات عمل به دستورات اسلام، سالم‌سازی محیط و جلوگیری از درگیری‌های اجتماعی است. شاید بتوان گفت که عنوان تمسخر و تحقیر که در این آیه مطرح شده، از باب نمونه است و هر سخن یا حرکتی که اخوت و برادری اسلامی را خدشه‌دار کند، ممنوع است.

با آنکه زنان در واژه «قوم» داخل بودند، اما ذکر آنان به صورت جداگانه، بیانگر خطر بیشتر تمسخر و تحقیر در میان آنان است. تمسخر و استهزای دیگران

استهزا و مسخره کردن، در ظاهر یک گناه، ولی در باطن چند گناه است؛ گناهانی مانند: تحقیر، خوار کردن، کشف عیوب، اختلاف افکنی، غیبت، کینه، فتنه، تحریک، انتقام و طعنه به دیگران در آن نهفته است.

۱. گاهی مسخره کردن برخاسته از ثروت است که قرآن می‌فرماید: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ غَدَدَهُ» وای بر کسی که به خاطر ثروتی که اندوخته است، در پیش رو یا پشت‌سر، از دیگران عیب‌جویی می‌کند.
۲. گاهی ریشه‌ی استهزا، علم و مدرک تحصیلی است که قرآن درباره این گروه می‌فرماید: «فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ» آنان به علمی که دارند شادند و کیفر آنچه را مسخره می‌کردند، ایشان را فرا گرفت.
۳. گاهی ریشه‌ی مسخره، توانایی جسمی است. کفار می‌گفتند: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً» کیست که قدرت و توانایی او از ما بیشتر باشد؟
۴. گاهی انگیزه‌ی مسخره کردن دیگران، عناوین و القاب دهان پر کن اجتماعی است. کفار فقرایی را که همراه انبیا بودند تحقیر می‌کردند و می‌گفتند: «مَا نَرَاكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ يَنْفِرُوا» ما پیروان تو را جز افراد اراذل نمی‌بینیم.
۵. گاهی به بهانه تفریح و سرگرمی، دیگران به تمسخر گرفته می‌شوند.
۶. گاهی طمع به مال و مقام، سبب انتقاد همراه با تمسخر از دیگران می‌شود. گروهی، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی زکات عیب‌جویی می‌کردند، قرآن می‌فرماید: «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْتَبُونَ» ریشه‌ی این انتقاد طمع است، اگر از همان زکات به خود آنان بدهی راضی می‌شوند، ولی اگر ندهی همچنان عصبانی شده و عیب‌جویی می‌نمایند.
۷. گاهی ریشه‌ی مسخره، جهل و نادانی است. هنگامی که حضرت موسی برای حل اختلاف و درگیری دستور کشتن گاو را داد، بنی‌اسرائیل گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ موسی علیه السلام گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» به خدا پناه می‌برم که از جاهلان باشم. یعنی مسخره برخاسته از جهل و نادانی است و من جاهل نیستم.
۸. گاهی سرچشمه تمسخر، ریاکاری و بهانه‌گیری و شخصیت‌شکنی است. «يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جَهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ»

یکی از کارهای مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بعثت تغییر نام افراد و مناطقی بود که دارای نام زشت بودند. زیرا نام بد، وسیله‌ای برای تمسخر و تحقیر است.

عقیل، برادر حضرت علی علیه السلام بر معاویه وارد شد، معاویه برای تحقیر او گفت: درود بر کسی که عمویش ابولهب، لعنت شده‌ی خداوند است و خواند: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» عقیل فوری پاسخ داد: درود بر کسی که عمه‌ی او چنین است و خواند: «وَ امْرَأَتَهُ حَمَلَةَ الْحَطَبِ» (زن ابولهب، دختر عمه‌ی معاویه بود).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَآ تَجَسَّسُوا وَ لَآ يَغْتَبَ بَغْضُكُم بَغْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (۱۲)

ی کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری گمان‌ها دوری کنید، زیرا بعضی گمان‌ها گناه است. و (در کار دیگران) تجسس نکنید و بعضی از شما دیگری را غیبت نکنند، آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (هرگز) بلکه آن را ناپسند می‌دانید و از خدا پروا کنید، همانا خداوند بسیار توبه‌پذیر مهربان است.
نکته:

در ادامه آیه قبل، این آیه نیز به عواملی چون سوءظن، تجسس و غیبت، که صلح و اخوت میان مؤمنان را به هم می‌زند اشاره می‌کند.

در قرآن، به حسن ظن سفارش شده و از گمان بد نسبت به دیگران نهی گردیده است. در سوره‌ی نور می‌خوانیم: «لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَأَنفُسِهِمْ خَيْرًا» چرا در باره‌ی شنیده‌های خود نسبت به مردان و زنان با ایمان، حسن ظن ندارید؟ همان‌گونه که آیه‌ی نهم این سوره، برای امنیت و حفظ جان مردم، همه‌ی مسلمانان را مسئول مبارزه با یاغی و تجاوزگر دانست، این آیه نیز برای حفظ آبروی مردم؛ سوءظن، تجسس و غیبت را حرام کرده است.

امروزه حقوق‌دانان جهان، از حقوق بشر حرف می‌زنند، ولی اسلام به مسائلی از قبیل تمسخر، تحقیر، تجسس و غیبت توجه دارد که حقوق‌دانان از آن غافلند.

هیچ گناهی مثل غیبت به درندگی بی‌رحمانه تشبیه نشده است. آری، حتی حیوانات درنده هم نسبت به هم جنس خود تعرض نمی‌کند.

اقسام سوء ظن و بدگمانی

سوء ظن اقسامی دارد که بعضی پسندیده و برخی ناپسند است:

۱. سوء ظن به خدا، چنانکه در حدیث می‌خوانیم: کسی که از ترس خرج و مخارج زندگی ازدواج نمی‌کند، در حقیقت به خدا سوء ظن دارد؛ گویا خیال می‌کند اگر تنها باشد خدا قادر است رزق او را بدهد، ولی اگر همسر داشته باشد، خدا قدرت ندارد. این سوء ظن، مورد نهی است.
۲. سوء ظن به مردم، که در این آیه از آن نهی شده است.
۳. سوء ظن به خود، که مورد ستایش است. زیرا انسان نباید به خود حسن ظن داشته باشد و همه کارهای خود را بی‌عیب بپندارد. حضرت علی‌علیه السلام در برشمردن صفات متقین در خطبه همام می‌فرماید: یکی از کمالات افراد باتقوا آن است که نسبت به خودشان سوء ظن دارند.

آری، افرادی که خود را بی‌عیب می‌دانند، در حقیقت نور علم و ایمانشان کم است و با نور کم، انسان چیزی نمی‌بیند. اگر شما با یک چراغ قوه وارد سالی بزرگ شوید، جز اشیای بزرگ چیزی را نمی‌بینید، ولی اگر با نور قوی مانند پرژکتور وارد سالن شدید، حتی اگر چوب کبریت یا سنجاقی در سالن باشد می‌توانید آن را ببینید.

افرادی که نور ایمانشان کم است، جز گناهان بزرگ چیزی به نظرشان نمی‌آید و لذا گاهی می‌گویند: ما که کسی را نکشته‌ایم! از دیوار خانه‌ای که بالا نرفته‌ایم! و گناه را تنها این قبیل کارها می‌پندارند، اما اگر نور ایمان زیاد باشد، تمام لغزش‌های ریز خود را نیز می‌بینند و به درگاه خدا ناله و استغفار می‌کنند.

اگر کسی نسبت به خود خوش‌بین شد، هرگز ترقی نمی‌کند. او مثل کسی است که دائماً به پشت سر خود و به راه‌های طی شده نگاه می‌کند و به آن مغرور می‌شود، ولی اگر به جلو نگاه کند و راه‌های نرفته را ببیند، خواهد دانست که نرفته‌ها چند برابر راه‌های رفته است!

توجه به این نکته لازم است که معنای حسن ظن؛ سادگی، زودباوری، سطحی‌نگری و غفلت از توطئه‌ها و شیطنتها نیست. اُمت اسلامی هرگز نباید به خاطر حسن ظن‌های نابجا، دچار غفلت شده و در دام صیادان قرار گیرد.

غیبت و پیامدهای آن

غیبت آن است که انسان در غیاب شخصی چیزی بگوید که مردم از آن خبر نداشته باشند و اگر آن شخص بشنود، ناراحت شود. رسول خدای علی‌ه و آله فرمود: دست از سر مرده‌ها بردارید و بدی‌های آنان را بازگو نکنید، کسی که مُرد، خوبی‌هایش را بیان کند. امام صادق علیه السلام فرمود: غیبت کننده اگر توبه کند، آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و اگر توبه نکند، اولین کسی است که به دوزخ برده می‌شود.

امام رضا علیه السلام از امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند که هر کس از ریختن آبروی مسلمانان خود را حفظ کند، خداوند در قیامت لغزشهای او را نادیده می‌گیرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس زن یا مردی را غیبت کند، تا چهل روز نماز و روزه‌اش پذیرفته نمی‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: در قیامت هنگامی که نامه‌ی اعمال انسان به دست او داده می‌شود، عده‌ای می‌گویند: چرا کارهای خوب ما در آن ثبت نشده است؟ به آنها گفته می‌شود: خداوند، نه چیزی را کم و نه چیزی را فراموش می‌کند، بلکه کارهای خوب شما به خاطر غیبتی که کرده‌اید از بین رفته است. در مقابل افراد دیگری، کارهای نیک فراوانی در نامه‌ی عمل خود می‌بینند و گمان می‌کنند که این پرونده از آنان نیست، به آنها می‌گویند: به واسطه‌ی غیبت شدن، نیکی‌های کسی که شما را غیبت کرده، برای شما ثبت شده است.

سؤال: چرا در روایات کثیر یک لحظه غیبت کردن، محور نابودی عبادات چند ساله‌ی انسان شده است؟ آیا این نوع کیفر عادلانه است؟

پاسخ: همان گونه که غیبت کننده در یک لحظه، آبرویی را که مؤمن سال‌ها به دست آمده می‌ریزد، خداوند هم عباداتی را که او سال‌ها بدست آورده از بین می‌برد. بنابراین محو عبادات چندساله، یک کیفر عادلانه است.

رسول خداصلی الله علیه وآله در آخرین سفر خود به مکه فرمودند: خون و مال و آبروی مسلمان، محترم است، همان گونه که این ماه ذی‌الحجه و این ایام حج محترم است

در روایات، نام غیبت کننده در کنار کسی آمده که دائماً شراب می‌خورد. «تحریم الجنّة علی المغتاب و مُدْمِن الخمر» کسی که غیبت می‌کند و شراب می‌نوشد، از بهشت محروم است.

بر اساس روایات، کسی که عیوب برادر دینی خود را پی‌گیری (و برای دیگران نقل) کند، خداوند زشتی‌های او را آشکار می‌کند. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند: یک درهم ربا، از سی و شش زنا بدتر است و بزرگ‌ترین ربا، معامله با آبروی مسلمان است. در حدیث می‌خوانیم: نشستن در مسجد به انتظار نماز جماعت، عبادت است البته مادامی که منجر به غیبت نشود. پیامبرصلی الله علیه وآله در آخرین خطبه خود در مدینه فرمودند: اگر کسی غیبت کند، روزه‌ی او باطل است. یعنی از برکات و آثار معنوی که یک روزه‌دار برخوردار است، محروم می‌شود.

اگر از بدن انسان زنده قطعه‌ای جدا شود، امکان پر شدن جای آن هست، ولی اگر از مرده چیزی کنده شود، جای آن همچنان خالی می‌ماند. غیبت، بردن آبروی مردم است و آبرو که رفت دیگر جبران نمی‌شود. «لحم اخیه میتاً»

جبران غیبت

برای جبران غیبت‌هایی که در گذشته مرتکب شده‌ایم، در صورتی که غیبت‌شونده زنده و در قید حیات است؛ اگر به او بگوییم که ما غیبت تو را کرده‌ایم ناراحت می‌شود، به گفته بعضی مراجع تقلید، نباید به او گفت، بلکه باید بین خود و خداوند توبه کرد و اگر امکان دسترسی به شنوندگان غیبت است، به گونه‌ای با ذکر خیر و تکریم آن فرد، تحقیر گذشته را جبران کنیم و اگر غیبت‌شونده ناراحت نمی‌شود، از خود او حلالیت بخواهیم؛ اما اگر غیبت شونده از دنیا رفته است، باید توبه کرده و از درگاه خداوند عذرخواهی کنیم که البته خداوند توبه‌پذیر و بخشنده است.

شیخ طوسی در شرح تجرید، بر اساس حدیثی از پیامبرصلی الله علیه وآله می‌فرماید: اگر غیبت شونده، غیبت را شنیده است، جبران آن به این است که نزد او برویم و عذرخواهی کرده و حلالیت بخواهیم، اما اگر نشنیده است، باید هرگاه یادی از غیبت شونده کردیم، برای او استغفار نماییم. «انّ کفّارة الغیبة انّ تستغفر لمن اغتبتّه کلّما ذکرته»

موارد جواز غیبت

در مواردی، غیبت کردن جایز است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. در مقام مشورت در کارهای مهم؛ یعنی اگر شخصی درباره‌ی دیگری در مورد ازدواج و گزینش و مسئولیت دادن و... مشورت خواست، ما می‌توانیم عیب‌های آن فرد را به مشورت کننده بگوییم.
۲. برای ردّ سخن و عقیده‌ی باطل اشخاصی که دارای چنین اعتقاداتی هستند، نقل سخن و عیب سخن آنها جایز است، تا مبادا مردم دنباله‌رو آنها شوند.
۳. برای گواهی دادن نزد قاضی، باید حقیقت را گفت گرچه غیبت باشد.
۴. برای اظهار مظلومیت، بیان کردن ظلم ظالم مانعی ندارد.
۵. کسی که بدون حیا و آشکارا گناه می‌کند، غیبت او مانعی ندارد ندارد.
۶. برای ردّ ادعاهای پوچ، غیبت مانعی ندارد. کسی که می‌گوید: من مجتهدم، دکترم، سیّد، و ما می‌دانیم که او اهل این صفات نیست، جایز است به مردم آگاهی دهیم تا فریب نخورند.

شنیدن غیبت

وظیفه شنونده، گوش ندادن به غیبت و دفاع از مؤمن است. در حدیث می‌خوانیم: «الساکتُ شریکُ القائل» کسی که غیبت را بشنود و سکوت کند، شریک جرم گوینده است.

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: هر کس غیبتی را بشنود و آن را ردّ کند، خداوند هزار باب شرّ را در دنیا و آخرت بر او می‌بندد، ولی اگر ساکت بود و گوش داد، گناه گوینده نیز برای او ثبت می‌شود. و اگر بتواند غیبت‌شونده را یاری کند، ولی یاری نکند، در دو دنیا خوار و ذلیل می‌شود.

در روایتی، غیبت کردن؛ کفر و شنیدن و راضی بودن به آن، شرک دانسته شده است.

در آیهی ۳۶ سوره اسراء می‌خوانیم: «انَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلَّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» هر یک از گوش و چشم و دل انسان، در قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرند. بنابراین ما حق شنیدن هر حرفی را نداریم.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳)

ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست، همانا خدا دانای خبیر است.
نکته:

بعضی مفسران این آیه را مرتبط با آیات قبل دانسته و گفته‌اند: چون مسخره و غیبت کردن، برخاسته از روحیه‌ی خودبرتربینی و تحقیر دیگران است، این آیه می‌فرماید: ملاک برتری و کرامت، تقواست، نه جنس و نژاد.
در این آیه به سه اصل مهم اشاره شده است: اصل مساوات در آفرینش زن و مرد، اصل تفاوت در ویژگی‌های بشری و اصل این که تقوا ملاک برتری است. البته در آیات دیگر قرآن، ملاک‌هایی از قبیل علم، سابقه، امانت، توانایی و هجرت نیز به چشم می‌خورد.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنَ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴)

آن اعراب بادیه‌نشین گفتند: ما ایمان آورده‌ایم، به آنان بگو: شما هنوز ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگوئید: اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در دل‌های شما وارد نشده است و اگر خدا و رسولش را اطاعت کنید، خداوند ذره‌ای از اعمال شما کم نمی‌کند. همانا خداوند آمرزنده مهربان است.
نکته:

مراد از اعراب، بادیه‌نشینانند که بعضی آنان مؤمن بودند، چنانکه در سوره‌ی توبه از آنان تجلیل شده است: «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»، ولی بعضی از آنان خود را بالاتر از آنچه بودند می‌پنداشتند و ادعای ایمان می‌کردند، در حالی که یک تازه مسلمان بی‌بیش نبودند.

تفاوت اسلام با ایمان

۱. تفاوت در عمق.

اسلام، رنگ ظاهری است، ولی ایمان تمسک قلبی است. امام صادق صلی الله علیه وآله به مناسبت آیه‌ی «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» فرمود: رنگ الهی اسلام است، و در تفسیر آیه‌ی «فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ» فرمود: تمسک به ریسمان محکم الهی، همان ایمان است.

۲. تفاوت در انگیزه.

گاهی انگیزه‌ی اسلام آوردن، حفظ یا رسیدن به منافع مادی است، ولی انگیزه‌ی ایمان حتماً معنوی است. امام صادق علیه السلام فرمودند: با اسلام آوردن، خون انسان حفظ می‌شود و ازدواج با مسلمانان حلال می‌شود، ولی پاداش اخروی بر اساس ایمان قلبی است.

۳. تفاوت در عمل.

اظهار اسلام، بدون عمل ممکن است، ولی ایمان باید همراه عمل باشد، چنانکه در حدیث می‌خوانیم: «الایمانُ إقرارٌ وعَمَلٌ و الاسلامُ إقرارٌ بلاعَمَلٍ» بنابراین در ایمان، اسلام نهفته است، ولی در اسلام ایمان نهفته نیست.

در حدیث دیگری، اسلام، به مسجد الحرام و ایمان به کعبه تشبیه شده که در وسط مسجد الحرام قرار گرفته است. امام باقر علیه السلام فرمود: ایمان، چیزی است که در قلب مستقر می‌شود و انسان به وسیله آن به خدا می‌رسد و عمل، آن باور قلبی را تصدیق می‌کند. ولی اسلام چیزی است که در گفتار و رفتار ظاهر می‌گردد، گرچه در قلب جای نگرفته باشد.

۴. تفاوت در رتبه.

در حدیث می‌خوانیم: ایمان، بالاتر از اسلام و تقوا، بالاتر از ایمان و یقین، بالاتر از تقوا است و در میان مردم چیزی کمیاب‌تر از یقین نیست.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۱۵)

مؤمنان، تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده و دچار تردید نشدند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند. اینانند که (در ادعای ایمان) راستگویند.

نکته:

سیمای مؤمن واقعی

چهار آیهی قرآن با جمله «اتما المؤمنون» شروع شده که ترسیم سیمای مؤمن واقعی است:

۱. «اتما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم و اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا و على ربهم يتوكلون» مؤمنان واقعی کسانی هستند که هرگاه نام خداوند برده شود، دلپایشان می لرزد و همین که آیات الهی بر آنان تلاوت شود، ظرفیت آنان به ایمان افزوده می گردد و تنها بر خدا تکیه می کنند.
۲. «اتما المؤمنون الذين آمنوا بالله و رسوله و اذا كانوا معه على امرٍ جامع لم يذهبوا حتى يستأذنه...» مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان دارند و هرگاه در یک کار دسته جمعی با پیامبر هستند، بدون اجازهی حضرت از صحنه خارج نمی شوند.
۳. و ۴. در همین سوره مطرح شده است؛ یک بار در آیه دهم، «اتما المؤمنون اخوة...» و بار دیگر در همین آیه.

اگر این چهار آیه را در کنار هم بگذاریم، سیمای مؤمنان صادق و واقعی را کشف می کنیم. همانان که قرآن درباره شان فرموده است: «اولئك هم المؤمنون حقا» و «اولئك هم الصادقون» بنابراین مؤمنان واقعی کسانی هستند که:

۱. دلپای آنان به یاد خدا بتپد، نه با مال و مقام و... «اذا ذكر الله وجلت قلوبهم»
۲. دائماً در حال حرکت و تکامل هستند و توقفی در کارشان نیست و در برابر هر پیام الهی؛ متعهد، عاشق و عامل هستند. «و اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا»
۳. تنها تکیه گاه آنان ایمان به خداست، نه قراردادها و وابستگی های به شرق و غرب و... «على ربهم يتوكلون»
۴. در نظام اجتماعی، پیرو رهبر الهی هستند و بدون دستور او حرکتی نمی کنند و نسبت به او وفادارند. «اذا كانوا معه على امرٍ جامع لم يذهبوا حتى يستأذنه»
۵. خود را برتر از دیگران ندانند و با همه به چشم برادری نگاه کنند. «اتما المؤمنون اخوة»
۶. ایمان آنان پایدار است. ایمانشان بر اساس علم، عقل و فطرت است و به خاطر عمل به آنچه می دانند، به درجهی یقین رسیده اند و تبلیغات و حوادث تلخ و شیرین آنان را دلسرد و دچار تردید نمی کند. «ثم لم يرتابوا»
۷. هر کجا لازم باشد، با مال و جان از مکتب دفاع می کنند. «و جاهدوا بأموالهم و انفسهم»

قُلْ أَعْلَمُونَ اللَّهُ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۶)

بگو: آیا شما، خدا را از دین و ایمان خود آگاه می کنید، در حالی که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است می داند و خداوند به هر چیزی دانا است!؟

گروهی با سوگند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند که ایمان ما صادقانه است. این آیه نازل شد که نیاز به سوگند نیست، خداوند به همه چیز آگاه است.

عرضه عقائد خود به اولیای خدا، اگر برای ارزیابی و اصلاح و یا کسب اطمینان باشد، بسیار پسندیده است، چنانکه حضرت عبدالعظیم حسنی عقائد خود را به امام هادی علیه السلام عرضه کرد. اما اگر عرضه عقائد ریاکارانه باشد، جای سرزنش و توبیخ است.

يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِلَّا بِإِسْلَامِكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۷)

آنان بر تو منت می گذارند که اسلام آورده اند. بگو: اسلام آوردنتان را بر من منت ننهید، بلکه این خداوند است که بر شما منت دارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد، اگر راست می گوئید.

نکته:

بعضی از مسلمانان مثل طائفه ی بنی اسد، اسلام آوردن خود را منتی بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می دانستند و می گفتند: ما با آغوش باز به اسلام روی آوردیم و تو باید قدرشناس ما باشی. این آیه آنان را از این عمل نهی فرمود.

خداوند در این آیه، نعمت ایمان و در آیه‌ی ۱۶۴ سوره آل عمران، فرستادن انبیا و در آیه‌ی ۵ سوره قصص، وارث کردن مستضعفان را منت خود بر مردم شمرده است و این نشان می‌دهد که مهم‌ترین نعمت‌ها، نعمت هدایت الهی، رهبری معصوم و حکومت حق می‌باشد.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸)

همانا خداوند نهان آسمان‌ها و زمین را می‌داند و خداوند به آنچه عمل می‌کنید بیناست.

نکته:

- ۱- در آسمان‌ها و زمین، اسرار نهفته و نامکشوف بسیاری است. «انّ الله يعلم غیب السموات و الارض»
- ۲- انگیزه‌های پنهان بشر، گاهی به مراتب پیچیده‌تر از غیب آسمان‌ها و زمین است. (در مورد آسمان‌ها، واژه «یعلم» به کار رفته و در مورد عمل انسان‌ها، واژه «بصیر» آمده است.)
- ۳- در مدار توحید، ارزشها بر اساس تظاهر، منت و شعار نیست، بلکه بر اساس اخلاص قلبی است که آگاهی بر آن مخصوص خداست. «انّ الله يعلم غیب السموات و الارض» (خداوندی که غیب و پنهان هستی را می‌داند، چگونه ایمان درونی ما را نمی‌داند؟)
- ۴- اگر انسان به علم و بصیرت خداوند ایمان داشته باشد، در رفتار و گفتار خود دقت می‌کند. «والله بصیر بما تعملون» (اگر بدانیم از روزه‌ای فیلم ما را می‌گیرند و یا صدای ما را ضبط می‌کنند، در کلمات و حرکات خود دقت بیشتری می‌کنیم.)
- ۵- علم خداوند همراه با بصیرت او است. علم او، اجمالی، سطحی، یک جانبه، قابل تردید و موقت نیست. «ان الله يعلم... والله بصیر...»